

سفر آگاهی

تحلیل شعر «کودکی بود که پیش می‌رفت» والت ویتمن

من پر از نورم و شن،
و پر از دار و درخت.
پریم از راه، از پل، از رود، از موج،
پریم از سایه برگی در آب.

سهراب سپهری: «روشنی، من، گل، آب»

شعر «کودکی بود که پیش می‌رفت» که نخستین بار در ۱۸۵۵ در مجموعه‌ی تیغ‌های علف به چاپ رسید، فشرده‌ترین بیان دیدگاه فلسفی والت ویتمن یعنی ترانساندانتالیسم است، فلسفه‌ای که بازتاب دهنده‌ی دو چیز بود: زوال کالوینیسیم سده‌ی هجدهم، به ویژه در ماساچوست آمریکا، و دیگری ظهور خرد محوری و گسترش رمانتیسم، ماهیت آرمانی و واقعیت، تجلی خدا در طبیعت و انسان، حضور روح در همه چیز، وحدت اشیاء^(۱)، بر گذشتن از داده‌های حسی و معرفت علمی به یاری کشف و شهود و تأمل، و نفی هر واسطه‌ای میان انسان و خدا مؤلفه‌های این جریان فلسفی و ادبی بودند، مؤلفه‌هایی که تداعی کننده‌ی جریانی فکری و فرهنگی است که برای ما شرقی‌ها بسیار آشناست، یعنی عرفان.

شعر در پنج بند روایت‌گر سیر و سلوک کودکی است که از پذیرش معصومانه و تا حدی منفعلانه‌ی جهان آغاز و تدریجاً به تأثیرگذاری خلاق و پذیرش آگاهانه‌ی آن ختم می‌کند، از آن‌رو که در نگرش عارفانه‌ی ویتمن انسان و طبیعت در فرایند بی‌پایانی از کنش و واکنش قرار دارند. کودک همان چیزی می‌شود که به آن می‌نگرد، «و آن چیز هم متقابلاً» به پاره‌ای از وجود کودک تبدیل می‌شود. عبارت‌های «آن روز»، «پاسی از آن روز»،

«سال‌های متوالی» و «گردش مداوم سال‌ها» حاکی از استمرار زمانی این تأثیر و تأثر است. شعر سفری است از درون به بیرون، از خانه به ساحل، از کودکی و معصومیت و بی‌خبری به بلوغ و تجربه و آگاهی، و مهم‌تر از همه معرفت یا شناختی که در جریان این رویارویی حاصل می‌شود، شناختی دیالکتیکی که در آن نه فاعل شناسایی و نه مفعول آن هیچ یک منفعّل و پذیرای محض نیستند، هم‌چنان که فعال مطلق و مایشاً نیز نیستند. ویتمن، به شیوه‌ای یادآور سهراب سپهری - که همجواری‌های اندیشگی آن‌دو را به وضوح می‌توان دید - به ردیف کردن شمار کثیری از اشیاء طبیعی دست می‌زند، اشیاء و جاندارانی که چشم‌انداز طبیعی متنوع و متکثری را تشکیل می‌دهند. این چشم‌انداز اما در غیاب عناصر انسانی ناتمام است و از این‌رو بخش پایانی تصویر را پدر و مادر و معلم و مرد می‌خواره پر می‌کنند تا هم‌نوایی این ارکستر فراگیر کامل شود. عناصر مقدّم این شناخت همه ساده و عینی‌اند و هیچ نشانی از امور غیرمحسوس، فراطبیعی و انتزاعی در آن نیست. شناخت، که حاصل رویارویی ذهن و عین یا ارگانسیم و محیط است، در نگاه عارفانه‌ی ویتمن عمدتاً با وساطت و دخالت عناصر طبیعی صورت می‌پذیرد. او در منظومه معروفش «آواز خودم» خودش را «حاصل همین خاک، همین هوا، و زاده‌ی پدر و مادری که در این جا از پدر و مادری که هم‌چنان از پدر و مادری زاده شده‌اند» معرفی می‌کند. قوام شخصیت و آگاهی نه همان تأثیر یک سویه و ساده‌انگارانه‌ی ناتورالیسم و محیط باورپرست. بر عکس، فرایندی است دیالکتیکی که در آن دریافت و ادراک به خلاقیت، و تأثر و تأثیر می‌انجامد. شک و شناخت لازم و ملزوم یکدیگرند و از همین‌رو کودک در نیمه‌های راه دستخوش تردید می‌شود. پس از اشیاء طبیعی آغاز شعر، که ادراک حسی و بی‌واسطه و ساده‌ی کودک را رقم می‌زند، تجربه‌های متفاوت و پیچیده‌ی مرحله‌ی بعد که انسانی است اولین بذره‌های تردید را در ذهن او می‌کارد. عناصر طبیعی ابتدای شعر، که نوعاً زیبا و خوشایند است، جای خود را به تجربه‌های انسانی ناخوشایند می‌دهد. جای ماهی‌هایی را که بی‌حرکت در آب ایستاده‌اند می‌خواره‌ای می‌گیرد که تلوتلو خوران از آبریزگاه میخانه به خانه می‌رود. اعتدال و زیبایی و پاکی را که ماهی‌ها و بره‌ها و جوانه‌ها نماد آنند ناپاکی و خشونت و بی‌عدالتی - مرد می‌خواره و آبریزگاه و دخترک و پسرک سیاه‌پوست پا برهنه - می‌گیرند. در برابر مادر، تداعی‌کننده‌ی آرامش و صداقت، پدر قرار می‌گیرد که نماد قدرت، مردانگی، خشونت، و لثامت و حيله‌گری است. با این همه، تجربه‌های انسانی و طبیعی در تعارض با یکدیگر قرار ندارد، بلکه در امتداد و مکمل هم است و آگاهی کودک را شکل می‌دهد. بعد ساده و طبیعی به یاری وجه پیچیده و انسانی تکمیل می‌شود و فرد می‌آموزد که جهان یکسره خوبی و اعتدال نیست. ورود کودک به قلمرو تجربه‌های تلخ انسانی، که در مصطلحات انسانی از آن به پاگشایی یا تشرف تعبیر می‌شود، او را به رویه‌ی دیگر حیات آشنا می‌کند و او می‌آموزد که شرط بقا در جهانی عنود و دشمن‌خو آن است که «ورزیده» شود. در همین مرحله است که کودک، که اکنون بالغ شده است،

ولسی «آرزومند و بی‌قرار» پیدا می‌کند، و محبتی (به پدر یا دیگری؟) که نمی‌تواند آن را حاشا کند، در کنار دیگر تجربه‌های مرتبط با دوستان «دعوی» و پدر و مادر او را به تأمل در چیستی ذات جهان وا می‌دارد. در سفر از درون به بیرون، از طبیعت به انسان، از سادگی به پیچیدگی آماده می‌شود تا در چیستی عالم پیرامون خود تشکیک کند: آیا ممکن است آن‌چه او واقعیت می‌خواند واقعی نباشد؟ آیا واقعیت همین ذرات غبار و جرقه‌های زودگذر است؟ «آیا» و «اگر»هایی که از سر کنجکاو می‌آمیخته به تردید در ذهن او شکل می‌گیرد در واقع اساس پرسش‌های بنیادین فلسفی هم‌چون بود و نمود یا واقعیت و خیال بوده، پرسش‌هایی که ذهن فیلسوفی مثل بارکلی را به خود مشغول داشته است. ویتمن بار دیگر فهرست مفصلی از چیزهایی که شاکله‌ی تردید فلسفی کودک را می‌سازد به دست می‌دهد، فهرستی که تقریباً همه‌ی واقعیات پیرامون او را تشکیل می‌دهد، از خیابان و خانه و اسکله تا جوی خوش شوراب و گل لای ساحل، انگار همه چیز این جهان پدیداری‌اند و هیچ چیز جوهری در آن دیده نمی‌شود. اما اگر همه چیز این جهان پندارگونه و پدیداری و به تعبیر بارکلی «آرمانی» است و وجود متعین چیزها موقوف به ادراکات حسی ماست، و واقعیتی فرای حسیات وجود ندارد، می‌توان پرسید بر سر اشیاء، آن‌گاه که متعلق حسیات نیستند، چه می‌آید؟ و چیست که متعلق حسیات یا آگاهی واقع می‌شود؟ «دل آرزومند و بی‌قرار»، که به بیان شکاکانه‌ی شاعر «غبار و جرقه» است، را می‌توان انکار کرد، اما محبت «برخاسته از آن را نمی‌توان حاشا کرد».

با این حال، ویتمن با امرسون، که به رغم عشق به طبیعت آن را به لحاظ متافیزیکی واقعی نمی‌پنداشت، کاملاً همداستان نیست. همه‌ی گزاره‌های پایانی شعر، که مشتمل بر چندین فقره از چیزهای مورد علاقه‌ی کودک/شاعرند، ساختار شرطی دارد. می‌گوید «اگر» چیزی که واقعیت است غیر واقعی از آب در آمد چه؟ و بار دیگر می‌پرسد، اگر این همه «غبار و جرقه» نیست پس چیست؟ باری، ماهیت این پرسش یا همان تجاهل‌العارف بر خواننده پنهان نمی‌ماند. راوی شعر خیابان‌ها را پشت سر می‌گذارد و در غروب آفتاب به کرانه‌ی رود می‌رسد. شهر در میان «سایه‌ها» و «هاله‌ی نور» و «مه» محو شده است و او با «بوی خوش شوراب و گل لای ساحل»، یادآور بوی خوش مادر و عطر جامه‌اش، تنها می‌ماند. در تاریک و روشن غروب چیزی برای «دیدن» نیست، اما چیزهایی برای «بوییدن»، که ادراکی بدوی و مطلقاً حسی و پیشا عقلانی و بسیار نیرومند است، وجود دارد. اکنون او شبیه کودک شعر «پشت دریاها»ی «سپهری» است که «شاخه‌ی معرفتی» در دست دارد که در «صدای پای آب» «ماه را بو می‌کرد». و در شعر ماندگار «نشانی» سوار نهایتاً «خانه‌ی دوست» را از او باید سراغ بگیرد. راوی، که به تعبیر مولوی به جای «چشم سر» با «چشم سر» می‌بیند، به آگاهی یا معرفت شهودی دست پیدا می‌کند. او به راوی شعر دیگر سپهری تبدیل شده است که می‌گوید: «راه می‌بینم در ظلمت، من پر از فانوسم / من پر از نورم و شن / و پر از دار و درخت. / پریم از راه، از پل، از رود، از موج، / پریم از

سایه برگی در آب»، راوی شعر ویتمن پس از دست یافتن به وحدت و یگانگی با اشیاء به آگاهی شهودی دست پیدا می‌کند و این آگاهی است که تردیدهای او را زایل می‌کند او با فرارفتن از خود و یگانه شدن با اشیاء به این معرفت وقوف پیدا می‌کند. که طبیعت و انسان «جرقه و غبار» نیست و مهم‌تر از آن این سلوک برای یگانگی بیشتر با طبیعت و حصول معرفتی والاتر علی‌الدوام ادامه خواهد داشت.

از شاعر خوب آقای مهرداد فلاح که همت کرده، یکی از شعرهای خوب والت ویتمن، پدر شعر نو آمریکا، را به فارسی برگردانیده است^(۱) باید سپاس گزار بود. با این حال، ترجمه‌ی ایشان از برخی ایرادات و لغزش‌ها در امان نمانده است. برای نمونه، ویتمن در سطر نخست شعر از فعل «پیش می‌رفت» استفاده کرده که متضمن معانی لغوی یا لفظی و هم‌چنین استعاری آن، یعنی حرکت در مکان و زمان و حرکت از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگرست. اما مترجم محترم ظاهراً این فعل را نارسا یا ناکافی تشخیص داده و فعل «می‌پوید» را افزوده است که به لحاظ تصویری فاقد وضوح فعل پیشین است و به علاوه به لحاظ معنایی مترادفی گنگ‌تر و انتراعی‌تر است. در مصراع دوم چنین می‌خوانیم: «به شکل همان چیزی در می‌آمد که نخستین بار می‌دیدش»، در حالی که ویتمن می‌گوید: «و [کودک] اولین چیزی می‌شد که به آن می‌نگریست» فعل «می‌شد» که به درستی در پایان بند اول شعر آمده در بندهای بعد به «شدند» تغییر یافته، که با توجه به استمرار فرایند دگرگونی کودک همان فعل استمراری فعل درست‌تر است. در سطر دوم از بند دوم «گل‌ها»ی سرخ و سفید ترجمه شده که باید «نیلوفرها»ی سرخ و سفید باشد، هم‌چنین صفت سرخ و سفید برای شیدرها حذف شده است. در سطر بعد، به جای «توله خوک‌های صورتی رنگ»، «جوجه‌های پشت گلی ماده قو» آمده است (ظاهراً ایشان کلمات انگلیسی «شو» (خوک) و «سوان» (قو) را خلط کرده‌اند). واژه‌ی «خلوت» (بند ۳، سطر ۷) به نظر ایشان شاعرانه‌تر و با نزاکت‌تر از «آبریزگاه» آمده است. «دخترکان تازه روی» (سطر ۹) برگردان خوبی است، اما «دخترکان لپ گلی» یا «دخترکانی با گونه‌های گل انداخته» نیز مناسب است. در بند بعدی، فعل جمله از گذشته «می‌دادند» به آینده «خواهندش داد» تغییر کرده است. عبارت «چک و چانه زدن‌های لجوجانه» در بند پایانی شعر برگردان دقیقی نیست و منظور معاملات است که هنگام کساد بازار، از سر خست یا تنگ‌دستی صورت می‌گیرد، هم‌چنان که غرض از «گپ و گفت‌های خانوادگی» امور یا مسایل خانوادگیست.

۱- «و غم اشاره‌ی محوی به رد وحدت اشیاست.» سپهری، «مسافر»

۲- والت ویتمن، «کودکی بود که پیش می‌رفت»، ترجمه‌ی مهرداد فلاح، نوشتا ۲۰ (فروردین، اردیبهشت،